

مهر نقشبند ماکائی

۸۷، ۳، ۴

این کتاب مالون از کتب
شادی عهد انجمن درباران

در یاد خستگانی از دل شویب تا غل
ناتوانی نیکویی با خود در باران
ایستادند در اعظم بهمان

حکیم
سال
علم فرا
صفا

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۸۹۵۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجلات الهی
مؤلف	محمد اکبر ابراهیمی
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۹۵۵
شماره ثبت کتاب	۲۱۵۱۲۰

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۹۵۵




۱۲۱
(۳۰)
مجله الهی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجلات الهی
مؤلف	محمد اکبر ابراهیمی
مترجم	
شماره قفسه	۱۸۹۵۵
شماره ثبت کتاب	۲۱۵۱۲۰



۱۲۱
(۳۰)
مجله الهی

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	مجموعه الهی
مؤلف	محمد اکبر ابرازین
مترجم	۱۸۹۵۵ شماره قفسه
تعداد کتب	۲۱۵۱۲۰
 هیئت عالی	

خطی
کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۸۹۵۵

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰



۳۰

۱۲۱

نسخه
خطی
۱۲۱

کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
تاسیس ۱۳۵۲

[illegible]

خطی
کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
۱۸۹۵۵

یا فتاح

بسم الله الرحمن الرحیم و تمم الخیر

الحمد لله الذی هدانا لهذا الی الصراط المستقیم والصلوة علی محمد
والصلاة علی آله وصحبه وسلم علی خلق عظیم و علی الله والصلوة
الذین حصصوا لطف العزم ابعد احقر العباد محمد اکبر ابن عباس
میر محمد تقی سمیع و غیره که در کتب حنبلیه از اهل تجربه اصفاشند
قطعات فرطاس می کشاشت و این رسم شرط افتاد بود
و استخراج آن عند الحاجة بلال و کلال می افتاد و بنا علی خاطر
رسیده که هر کدام را که بعضی مخصوص است بکجا منظم سازد تا باطل
عن الحاجة کافی بهات نماندند بعون الله و دو دو
فی الذخیر موجود این مندرج است بر مقدمه و ابواب مقدمه

ترجمه

و الصلوة

۱۸۹۵۵

اندر ذکر فوائد دیگر در ترتیب خور و ن بلیله باغ و فصول
سال در ماه چهره و اسات با مویز باید خور و در و ب و ن
و بهیا و د با نیک سنگ و در کتوار و کانت با نبات دور
الکهن و بوس با نخیل و در ناکه و پیاکن با دار فلفل و جیت
و چک که باشند با نبات و نخیل و شند هم چند بلیله باید بخت
مویز فلفل و اسات و کانت و هر کس که بدین ترتیب
بلیله بخورد و قطع بسیار است بدو نماید ولیکن بدو دست نباید
کرد که از افت هلهجات اضعاف نموده می آید و فصل در
اسیله با بهیا و ن بان بندی و فارس و مسه با دیگر عرب است
دیبا که فرو و دی گویند و بهند و می یک که با که خوار و دیگر
عرب فارس و دی است و بندی بر که و بهند دیگر عرب خور و او
بندی است و اس و دیگر عرب فارس به نرند کرک و این
اس عرب فارس امراد بند و دی سنگ و بهیا و ن اس عرب
فارس به نرند و دی کنیا و اس و نرند عرب فارس به نرند
تلا و کانت عرب فارس و ان بان بندی به چک الکهن

فوس عربی فارسی سرور و در هندی دین و پوس جدی
عربی فارسی دی هندی کرده که دو عربی فارسی هندی نیکو که به کز
حوت عربی فارسی اسفند از هندی هندی حوت فایده اندر صفا
کردن و کشن فلزات یعنی دوات الماطریق عفاف کردن است
که نخستین بکشد و غرض که گرم دوات را که در خنایا گرم نموده و آن
اندر نذر باز اثر که در خنایا گرم نموده و آب سرد کند چنان باشد
سرمه نامش پس به سوزن مذکور در جغزات سرد کند سه کوه بر
بول ماه کاوانه امیده پس در آب کاخ بر آب آب کشته که غلات
سپور در بن و احد است که سرد کند با یکا از فلزات و ظرف
کلیه آتش بود که کز آتش است چند قطعی و شیشه باید که اثر یکدیگر
دین و ظرف و دو اشیا می مذکور بود پس پوشش کار بر دهند و در وسط
آن سر پوشش بر سوراخ کند پس آن دوات را که در خنایا بران سر پوشش
اندر نذر نمایان سوراخ اندرون ظرف فرو گیرد و صفت این عمل است
که جز از این دوات بر نهند و بدن را سوراخ کند و کز این صحت پوشش
ظرف نیست مفسود و سرد کردن دوات است و در آن مایعات

بهر طریق

بهر طریق که باشد آنچه که آتش نیست چنانچه بود و پس در آن باید که
قسم اول است و در صفای فیضی از سوزن نیک اندوی بسند و آن نیک
را در آتش سسج کرده و در تریب مذکور در میان آن مایعات
کند الماطریق کشن است که نخستین دوات صاف نمایند چنانچه گفته
شد پس میان نیک با نر نذر باد و در هر یک که است مشهور آن
دوات را به نذر چنانچه متعارف است پس بالار آن ناست به
چند دوات و جغز را مقدار ثابت در چنانچه دوات بالار آن با یک کشن
و ادا آتش دهند تا چهار پاس بعد از آن که سرد شود خاکستر آتش
استه بر آنند و قطعه را که گفته باشد نذر دوات در چنان
بوزند که **سج** بسیار بسیار دوات و در هر یک که در هر چوب
صاف نمایند پس با شیشه و تکیه در ظرف با کشت چنانچه
که بسیار دانه دانه شود و یک چکر کلان بر بکشد و ذکر آنرا از
ریسمان به بند و صفت بار از اضمون بر سیاه خوانند و در خلق
بر نذر **سج** او به مویا باندون دینی رنگ ناگ بهوب
و نایک رام رام حذر که جوهر بکایا باند بهوب نایک باند بهوب

یکه پس دهن او را بدوزند با سیاه فروخته اند بعد در هم گرفته
 کرد و بکل حکمت در کبر و جفاچه بر تاسر جگر که با نخل و سیاه ظرف
 خالی بنام پس از آن حکمت در آفتاب کنند چنانکه شک شود و در یک
 کج نهاد و سه پوسه بر روی پخته آن حکم که بکل حکمت در چوگر که در کبر
 و انشیر پاک و شسته و در آن استخوانها آن کج در خاکستر شود و این در رخ
 روز باد و غنچه می شود و چنانکه شکر کم شود و کبر افزون شود که هر پوست و استخوان
 سوخته خاکستر کرد و بعد از آن دست بر آورد و در کل او دور کرده خاکستر
 را در جگر محفوظ دارند و در آن کج غنچه قدر از این کج نهند و طلا کردند
 و طبع نیز اندازد که یک کج بر شوق **فایده** اند صاف کردن کنند یک
 در ظرف کج نیز اندازد و بر دهن او بار چه کبر پس به بند و بالدر آن با چ
 کنند که کج را در ظرف معده از کجست و بار کنند از آن و با کل
 بالدر آن دیوار نامه به بند و بالدر آن کجست افزون یک است بر دهن
 که نام کنند یک است در کبر پس در کشته اند و درون شیر خواهد کجید
 که در دهن بر بند و طلا کنند که کج یک را بدون صاف کردن کار
 نباید است **فایده** ترکیب برای استنما آوردن سه جنداری
 در راه بزرگ

در با جگر است شکوفه قسم اول که شش پاک گویند و فوله
 یک قطعه کبرند پس که عبارت از نه پنهانی است با و سه کبرند
 و با یک سوزند و درین فوله کجند آب یکند و آب از بنر پس
 بچون را به شسته و شکوفه را در وسط آن بنهاده غلوه بند و بار چه
 حکمت بر آن غلوه صاف چند و در آن کجند و زنده پس به بند
 و غنچه غنچه که به بند و سوز که به بند و سوز است انار در یک
 سه بند و غلوه در آن اندازند و سه پوسه بر آن کرده حکم
 که بند و بالدر سه پوسه از آن پس از آن کجند که شعله معده است و کسول
 با نخل به اندوزد و سه چوب انشیر و بند بعد از انشیر تین کنند با یک
 به دهن او طلا کنند با سه پاس کامل انشیر دهند و بخار بر آمدن دهند
 شور عظم از یک خواهد بر آمد و سه کجند بعد چهار پاس فرو د
 از نه نام بر و غنچه غلوه شد و بنام قطع شکوفه از آن بر اند یک
 بر نه از بنر شکوفه همراه بان خاجه بخورند استنما عظیم بر آرد و در قع
 فقیص هم بنام و پافت است و در راه اسر غنچه وار و دهن از غنچه
 و با فوسفید ز و اگر غنچه بخورند یک سال سه بنام و در غنچه غلوه

سنگی ۳
 تا یک پاس ۳

غلیظ که مانند چوبه می شود و این برای اشتها و افراط مزه غیر مستند
 بخوراند با این **فایده** اند که کبدین سیاه از کثرت قلیل القدر
 با خرج از وی سوزند و شسته معول الکمت مانند چوبه چکانند
 اگر بار بخران شکرت شوقه مانند نان نمک سفته در مشک کافتند
 از طرف کمال کاستینند و باید که زیر مشک کل کبیرن لب که سخته
 پس مشک و دیگر بالا را نیز مشک و از کون کرارند چنانچه در هر دو نیم بوزند
 و بارچه در کل حجر آن مخصوص کل حکمت است که در دانه ان نیز مشک
 بجز در خشک کتد چنان هفت لب گره اگر در مشک یکم بعد آن
 مشک را بر دیگران نهند چنانچه با سر آتش در زیر وی بسوزند چنانچه
 برای طعام بسوزند و در بر یکام آن مشک بالا بر دارد چنانچه با کبریا
 مرکب و چهار تنه و در هر گستره در کاه خشک شود باز کند و صفت
 این است که سیاه بماند و بعد چهار پاس فرود آرد تا سر شود
 و در کبیرن بیدار چنانچه بسوزد بالا بر مشک سیاه پسند و با خرچه در مشک
 غیر مرغی بود و پسندد و در دور کار بر ندهد **فایده** اندر برادران سیاه
 از طبق نطق از ایار سیاه که کوبند و کبرند سیور خور و کلا و باب پر کنند

باریک
 باید که

دان بود

دان سیور و یک سیاه میزند بالای و در سیور بارچه نیز میزند و بالا آن برک
 کوچه کبیرن و بالا را نیز برک برک میزند و نیز برک کوچه
 بگذارد پس آن دیگر بر دیگران نهند و آتش دهند تا سیاه
 اندرون سیور آب فروخته و چکانند **فایده** در سخن مبرر کبیرن
 اطباء نهند و در عین دفع اولیم لغایت سود میدهد بر پنج مقدار
 چاه و ام که چنانچه برای فریاد بسیارند و یک جغرات افزوده
 بر نهم چوب سح شوقه و اگر جابجای برنج آرد و جوار میزند همان عمل کنند **فایده**
 اندر طریق کتدن است لبان این نیز و دیگر لبان چو کوب کتد
 دیگر لبان در سطح کتد و آنچنان باید که قطعات لبان با یکدیگر
 پیوسته باشد و با این نوع پس این از اسیر پوشر کلی پیوسته و بارچه کل
 مضطرب سازند و دیگران نهند و زردی جراح لبوزند این جراح چنان
 باشد که کبیرن و در آن کج و فیه و در جان با یکدیگر و نیل در تمام شب
 بسوزد و با ناز این جراح نیز و کبیرن جان دارند که در فیه و کبیرن فیه
 نیم انگشت مضموم فیصل با نهم تمام شب نهاده و در صبح سر پوشر کنند
 نام خود و صفعا را بر طرف دیگر و سر پوشر و پوشر بر کبرند و در

کوبیده

که برای سستی و گسست عرق آجیات است مواز نیکی باشد بخورند با
 یامان بشیر که سر با بود و سر در مزاج بخورند و بر بخت و پا و سر نالند و گس
 که گرم مزاج بود و با خوردن شاد باشد و در طریق دیگر است
 که بطریق معمول آب نازد و یک که از نازد و بر سر یک نهایی گانس
 بهند نظریه گفته و در اندرون نهایی آب اندازند و اگر در دیگر
 بار و ماشر در گردن و سر و آتش نرم کند نیکی پس از آنکه مانند چوب
 نیز نهایی یک یک در غریب است بعد از آنکه سستی قضیب نالیدن بر
 شود و قوت یاه آرد و **فایده** اندر برادران سرد غریب لاس با پره که در
 علاج غنی کار آید لاس با پره هر قدر که با نازد آب نزنند و یک است
 بر اندلس پوست از وی جلاش زنده و قوی شک نمایند و دیگر یک یک
 کل در مطاآن سوراخ کنند از برید و سوراخ در زیر آن سوراخ
 پیوست نمایند بطریق که مثل خال چسب است پس سوراخ در یک اندازند
 مهر کرده تا سر یک سلیب داده خشک گردانند همچنان سلیب بهند
 بخشک شود و دیگر بهند و دیگر خشک شود و سوم بهند و چهار بهند و
 پنجم اندر زمین کنند و در زیر آن چغندر کلان و در مطاآن چغندر و دیگر مقدار

ان کور

بمقدار آن سبوی خور که دو یک است بکند و در چغندر و در سبب بهند
 پس از آن یک را در چغندر و در چغندر سبوی خور و در چغندر و در
 و در چغندر آب و یک چغندر کلان بعد از آن که اگر آن یک چغندر
 پس از آنکه نام چغندر شود و آب شکر و در چغندر سر و شود و یک
 بر آرد و سبوی نیز به چغندر جلاش زنده نام و غرض در سبب
 خور و جمع خواهد شد و بر قضیب خشک که داشته طلا نمایند **فایده**
 بکند و در سر یک یک چغندر و یک سبب بهند و در سبب
 حل سازند و در بوشه کل اندازند و بکند بوشه آبی داده و از آن یک بهند
 پس از آنکه در سبب انبرنگان بوشه بهند پس پس بوشه آبی
 آن بوشه آبی بهند و باید که شکم بوشه هم از آن یک بهند
 نه و باید بوشه کل که در بوشه آبی است بهند پس پس بوشه
 آتش دهند و یک یک بهند و در **فایده** که در بوشه آبی است بهند پس پس بوشه
 که سبب بهند از پنج و یک که در بوشه آبی است بهند و آن بوشه آبی
 و سبب بهند و بطریق اول چغندر و سبب بهند **فایده** و در آن
 و در آن فیل سومان زنده و براده و در سبب بهند و در سبب بهند

بشیر بهند

[illegible]

و من بعد و نك بد و ن استمال بزال سكوت و ديه نظري
 جود و پش چيد بدي كيد و كيار گي اشرف الله شويحه منة اظهر في
 فقر الذبح حرجي لشر الله ناب و بخاطر دار نك كيكام و او ن اش
 بجز مومن ان بجهنم كباب بر آيد الام كلفر نو فر و شويحه منة انش
 سر و آيد و بايك انز خيد در بيان بايك چنان نهند ك مبر خيد
 ندين بفر خيد و ان چيد و نين بايك شويحه ك اشكوف فضل
 بشي نشيند ك انما نيز خيد بفر انش بش خوف هست ك اشكوف شويحه
 شويحه منة ام ك مدير چيد انش يا نيز ك ر و اطراف و بال انش و كيد
 انش س عد و بايك شويحه انش خا ينده و نك **نك** ك ر سكم
 يا ق و نفع و ر ظا يكر و د يار و سباب جز خدار ك خوا جود و بر كافه نيك
 قبول ينده و ان مقول را سب بار بخا نند و ران بدي و بر بار اول و
 اخير و د و سكم ك اشكوف و ر و ن فضل انخود و در ايد ك سنج بخند و جليل
 مقول كند و ر و نر ليار و نر انفسل و ر سباب خور و بديو ك گشته مشا و
 بعد انخود و ن سباب انك و مبر نشيد و ر نك ك م سباب انخود
 فرد يفته و ر و ر و ر و ر بيان و الله بجز سباب بخور و يا نر و نعت

روز نفع دمی پیدا آید و هر قدر دست که بکار میبرد خست اول انیم
 فو شش و کسند پس چون طبع موافق آید جود آید است که شش فواید
 (اورد ایم سه) باید خورد و دیگر ماکه که برود و در هر یک مزاج بود این
 مستقیم شود و هر در را سخت زبان و الله و آفات آید و جوان را
 نشاید و دیگر است و در این سیاه و شکم سیاه و در سبوم در
 غایط بر آید باید که سیاه است اول یا شش و کسند و در سیاه
 سکود و در سیاه خورد و باشد تا سیاه مغزت خست و اند
 مریش و در نهایی با و اگر از لازم شش و الفون سیاه است
 آید و با بون مرا سیاه است و سیاه است و او است سیاه
 میری نه بری سیاه است رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بر جهان
 جهان است و چون کلمه لا اله الا الله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 و شکست و در سیاه و خاکستر و در کبر و در سیاه و شکست و شکست
 بر جوار چوب بر جند و چایچه سیاه است و آن خاکستر و در آن با چوب
 اندازند و آب بر آن خاکستر بریزند و در هر طرف بنیاد و در اندام
 آب که چکد و روی کرد آب چون آب تمام چکد باز بنیاد و خاکستر

انوار

انوار نه ناز و جلد باز سادوست کند و با یکپاسر بکشد نادر
 خاکستر سیاه و در هر طرف نازد آب مذکور که سیاه است غیر
 آب و در طرفت سیاه و در چوب نازد آب سیاه و در
 بسند تا بسند و بخار بر نه باید و است که این خمر و گلبان
 خواسته بر آید و در این چنین است و هر یک که برای مرض بخند است
 و مثل آن عرض اسم که رنشد مشا و دیگر چوب آب چکد
 باز سادوست کند با یک آن آب را در آفتاب انداخته از نو آید از
 صاف مثل مثل کند و خاکستر نه یکبار که آب بر آن بریزند
در شش و کسند و در جفت و جفت و خاکستر نازد سیاه و
 بسند و فدی از آن با سیر و کنواری چهار پاسر که بر کسند پس
 بر صفای شک که کسند ساخته باشند ملا نمایند بر دو جانب و این
 صفای این نیز با تو بر نوزده و در کاسه کلین در نوزده و در کاسه
 سه پوش پوشینا از اکل حکمت و در کبر و شکست و شکست و شکست
 ایند چون سیاه بر آید و صفای بسند و در و خاکستر که در سیاه
 کنواری چهار پاسر که بر کسند و در صفای ملا نمایند و در کاسه

مرج

ملا

ک

[illegible]

مناسب و آن چهار حصه و اما در نیز چهار باب یک بار نه و بر
بر باب یک باب که دیگر صاف کرده و بر نه پنجون سه پوش
پس لندر یک دست لیس دو و چهار گفته و در آن باب یک دست بر
فرد که چتر را یک گفته اند از نزد در وسط این باب یکا آن چهار عدد و یک
را که دو اور و دست جانند و آن را چهار باب پس و نه چهار سه و
شود بیرون آید و یکدام غنایا و یکدام مشوره و دیگر با نیز ابر که
نم خاصه بطریق مذکور آنش و نه پنجون سه بار آنش و نه
و بر بار غنایا مشوره و نیز نه و بعد ابر که سفید شمع خواهد
مانند که نه بجای بر نه نور اک دو سه رخ برابر بر نه
اوست بر نه **نیکو کردن** و با در ظرف استی که در
کبیل گفته فقط با مزاج چیز دیگر **کبیل** و چوب آب نارسیده
چهار و اهر نه مال یکدام بر یک راجع اب ایند چون سر نه شود
پس در ظرف چوب نه اندازند و آب بر نه بر نه با جوشن نه
بیل سه و نه و لب گفته و متعین باشد بر نه با نه مکرر که
موی از جابر نخر نه با الفور بشوید بای گرم و بالای و دروغن

[illegible]

فرد و خون کینت مل نکرده و بشن نمی صروع و دو گوشت بکند از این
خوابد یک عظم خوابد و کرم از سر بر زمین خوابد **فلسفه** و گوشت
چنگ کند و اسوز باشد فلان و آن آتش نیز چون بخند شود و کبر
و عجب نبیند آن فلان **الذک** مصرع بخواند و بعد از مرغ بخورد
فلسفه بیاید اسقوان سر آدم که موخت باشد از آن احدی بسایند که مثل
سر بر شو و سر و دم از آن چهار بخواند تا سه روز اغلب
است که زحمو و کند و اگر احیا نماید شود و خفت سر کسریاب ساینده و
چنگ کند باز شود و مرغ پاکو شغل است در پند زکری و کلمه دارد و
عده بطور مرغ و آب نر کند و دو سه فطره از آن در پند چکانند
اقتضای آن دو بکسر که انور فرستاده سازند **فلسفه** و بگو که احیا
گیان بگو سلطان ای ششم که مرغ پیدا کرده بود و زرب داده بود و نه
بوست بدید که این بذر خجیل مصلح و نادر ایام بکسر سفال او مصلح و نادر
یک سفال بکسر یا و آنکه بکسر شتر سفال و در چینه چیار سفال
و دختر ارام چ سفال **عسل** چند عجوب سازند و بعد از خجیل
و در بخار بر شتر پند یک سفال **فلسفه** و در کت پهل که بگوشت

گفته و چون این کواکب ساخته و کوفه خیمه مقدار سه حبه بلخند
و سکه است بهوشنر اسعد و بیند یا سینه او یک بر سر و نهان
و کام حلق باشد تا اگر خوشتر آید کواکب **در** این مقدار خوشتر
کواکب خواب آرد و به شیلان اینون بر نافع است و خوردن با و ام
بر سبیل غفلت خوردن و خفاش نیز سودمند است و در معده و دست و پا
و بر سبیلان انفع است و آب بار سینه و آب او را که یکجا کرد و بخورد
خواب آرد و پوست خفاش مقدار است و در آب جلاب و اسفند
و آن آب بخورد و اسفند از اساطیر است و بر سبیلان و در آب خواب بسیار
باید که است و بر آن و در بار زرد و در طریق پسین نیز که سینه و بر
برگاه که بر که بر جوهر که که خواب را به هم پس بر آن و آن را
و بر کشته خفاش و آن را که در این خواب کند **در** و آن را
سندل سینه و کواکب ساخته و در غفلت با که خوشتر و در دست و پا
آب خیمه خوش و او نکند **در** و سبیلان و سبیلان و سبیلان
مغز و غیر این **در** سبیلان و سبیلان و سبیلان و سبیلان
که در سبیلان و سبیلان و سبیلان و سبیلان و سبیلان و سبیلان

سید

[illegible]

از این که در ده روز یا بیشتر به این مقدار دفع شود و در این وقت
 این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ
 به این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ
 از این که در ده روز یا بیشتر به این مقدار دفع شود و در این وقت
 این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ
 به این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ
 از این که در ده روز یا بیشتر به این مقدار دفع شود و در این وقت
 این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ
 به این اندک است و تا به این مقدار نفوذ در اندام که در ده روز به این مقدار نفوذ

و خود از اینون مقدار یک خود لیون کاغذ و خود عدد ملا در آب سوزند و خود
در آن ناخته انگشت شود خاکستر بر شود و بر آید و در آب شکم بپاشند
که صاف گردد باشد آب لیون اندک اندک اذخاضه باشد این
حب باشد که آب لیون نام حرف شود و در ظرف بنج بداند و هرگاه بکار
برند آب لیون بر کشتن چشم بود و چشم را سوزانند و آب
سبب آید **در چشم** از چشم که باشد و سوزد و سبب بکشد
س که کوفته بنج با سر کوفته از مخلوط خنجر بنج و بر ساعت چشم
سند و اگر شب تا این دوازده بار بکشد و در چشم که باشد بخوانند
در روز نه بار مکرر کند و یک روز و در اول شود و هر که جمع اراضی
چشم بعد است و در آب است و مانع از آب که کند منزلت را و بنزد
و حالات و کل چشم بعد است بیل بست درم بیل چهار درم از شانه
درم سبز اول بست این کشته چهار درم چشم بست درم بیل و درم سبز
و درم شک الصابون یا یک یا یک بند و بر این کشته آید از درم کاه
چرب غایه و باشد یا سوزد و سوزد اندام تا کم و بیش حبس عالی بر بعض
بستد و این ترکیب را و او کس از برت کوبیده **در کبر** برای باله و دیو چشم

[illegible]

المغفور

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

بکجه دوست را بر حاصل این فالیده **دیکر** که سبزه و بنفشه را بر او ریخته است
 رسوت باب لیون لب بند و بر زبان کالنه **دیکر** که فلاح یعنی جوش
 افروز را بر نافع خام و در غریب است و اما ای کمالی جهان بود که شکسته
 سخته چکر سوزن چهار ابرو کوفه خنده در دهان باشند **دیکر** که آتش
 سخته زیاده است و صد آید عجب است درم خای اندی سبب درم خای
 خشک است عذر را بگوید و در یک چشم آتش برین چون هم من باقیه
 دوزخه نمایند **دیکر** چوب کاینه را سوزانند که سوزن سبب
 برین را آزار و زهر باشد **دیکر** که کشتی است سرخای زیاده است و در کشتی
 کالنه غلب است سرخای قطع الکیم با نافع شود و درین زمان غلب
 بر کس در هم ج ایندرا کوه را و زراعت طول کرم کشتن غم است
 صلیک و در کس دو چشمها چو برین است این یک یک درم هر دو در کوه
 یک یک دو درم کوفه چینه چوب سوزن در شربت بکده است باب کرم
 با شلب اکس **دیکر** که فلاح را غریب است حیف یعنی رسوت
 و آب با شلب سببند و در رسکه که میخندند که در غریب خشک
 شود و در کله و در شربل میگویم کرد و در غریب نمایند کس که میخندد

مفتی

چشم به یک سنگ افتادند و در غرر نجات بخارند بحدی که نام گرم و
یکای شود و پس اکل خوب که میسوزد چنانکه گوشت غلط است بهشت
رو به پیش بر لبان نهادند و در غرر است **و دیگر** که سنگ عقیق
کاشود در سنگده زیره عقیقه سار که گوشت خنثی است و بر چشمت
کند و بر لبان چند خون رفته که به خون بر آید پس از دیسلاک میسوزند
فکرم چند باید که در شب از روز دو سه بار این دو اطلاق کنند و سوزن زدن یکبار
کافست **و دیگر** که قطعه خنثی که از آب سیدای بر لبان مالند **و دیگر** که پوست
آب شیرین که به شکر و سرکه است نیم تن خوردن یکبار کرده و در غرر باشد
و صاف ساخته بخارند و شیر گرم منزه مالند بر لبان و قصبه است
در غرر است سازد **و دیگر** که لبان **و دیگر** که لبان که در چشمت
کاشود شیر را بر دبر و یکبار که در غرر شیر گرم منزه بر لبان مالند بر آید
برک شود **و دیگر** که سنگه فلفل را در غرر و الان برکت بر آب سیدای
مالند که گوشت شیر منزه بر گرم بر لبان و قصبه طلائع اند برکت
و دیگر که لبان که در غرر است که گشته شوره است و لبان بر گوشت
سیدای عقیقه مالند و با شکر که به یک تنه بخورند و اگر در آتش

شود

شود و در یک کس که در اندک شش را از غرر است که در غرر است
در و چو است و بر سر دندان بر سبب یک و دهشت با سبب
بماند هر چند سبب خورد و به یکدیگر نماند غرر آید در غرر است و به سبب بار این
اثر از غرر است و غرر که است که آب خنثی بر لبان مالند و با شکر که
بر غرر یکبار که در غرر است که آب یکبار که در غرر است که آب
و به شش و غرر آن و دو باره سازد چند روز و اگر در آن یافت
و دیگر که برای اطفال مناصحت صبر که است بر لبان برکت که در غرر است
نمودن برکت که در غرر است و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
رو و امم هو خور و البس که غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
خور و غرر است با سبب که غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
چرخ که بر سبب ز غرر است غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
و دیگر که غرر غرر است که غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
بماند غرر که غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر و غرر
نم ناهیل یک سنگ یک سنگ که در غرر است که در غرر است که در غرر است
بودن بر آب که در غرر است که در غرر است که در غرر است که در غرر است

[illegible][illegible]

شیر تر سادی بگویند و بر چند روز تا نیمه هم آید و بکاشد و با کم باد
 بخورند و در ششده آید اگر بخورند و او را بخورند و او را جو کوب باید
 و با جیغ **دگر** در غایت شیر که طفل بشنید که جیغ رسد و خوب پرو
 سبب که کوبیده شود و بسته در قند بنهند و بگویند و با نمک کوبند
 اسهال که در تمام آید است و بگویند که شیر تر سادی جو کوب
 دو و ام بگرد و جو کوب تا بنده و جیغ رسد و یک هفته را پرو
 در سبب و آب بگویند چون نیم باد بماند و در روز و در بطور
 و کوب آب انداخته و در دانه ها بکشد و بگویند چون سان بخورند
 دو و قند بنهند اگر چه تازه بود و بخیل موقوف دارند و در او اسهال
 بجای از بخیل نبرد و آید **دگر** پوست درخت آید با یک سبب
 با جیغ است آید و نیز آید فلا تا بنده اسهال هر کوه که با نیم باد آید
 دگر اندام خام در کل بخیل در خاکستر که میهند و نیز در کل در کنند
 بگویند و آب دی بنوشند شکم بنهند **دگر** لیکن را ده فاش
 کنند و نیم از در بر آید و اندک سونا که بریان در وی بپزند و بالا ای
 آن که کوبیده شود با انداخته و مخصوص است و پرو و فاش با هم بنهند

دگر

بر اکثر تنه های آید و بنهند **دگر** طبل آسیاده روغن بریان کنند و قند بنهند
 انداخته و او را بنهند و بخورند **دگر** جیغ جاسن کوفته و بنده درم بکشد
 آنچه بود از نیمه تمام و جیغ اسهال با اسهال و جیغ را نیم خون آید
 اندام و شش و دگر اسهال با اسهال و کشته اندک سونا که بخیل کشته به جیغ
 بر آید که قند بنهند و بگویند که جیغ جاسن کوفته و بنده درم بکشد
 آب سرد بخورند اسهال خفیه و در تمام آید دارد **دگر** آب سرد و کشته اسهال
 به نیمه کوبند و اسهال نیز نیم آید و یک کوبه و با یک کوبه در کل و دگر
 غریب یک کوبه و با یک کوبه کوفته و بنده درم بکشد و با یک کوبه
دگر با دانه که شیر نبات کوفته و بنده درم بکشد و با یک کوبه
 است **دگر** اسهال خفیه و در تمام آید و دگر کوبه و با یک کوبه
 بر تمام آید و بگویند که جیغ جاسن کوفته و بنده درم بکشد و با یک کوبه
 از سر ساد و بر اسهال بنده و مقدار طفل جیغ بنده یک جیغ بنده و دگر
 اسهال شش طبعیان بکوبه با خورشید بنده و دگر دانه را دانه با خورشید
دگر جیغ خفیه و بنده درم بکشد و دگر کوبه و با یک کوبه
 کرده و او را بنهند بریان شود و بگویند که بخیل و دگر کوبه و با یک کوبه

[illegible]

R.

[illegible]

مقبولات

六

[illegible][illegible]

١٢٢

فانی بار خن پسند خدا را بیکر **دگر** کجور بود و درود و دوا بعد از این
 بن آغوش بندگانه **دگر** خن را و آب بپوشند لب بند با که
 آید زانکه چوین برهنم و بار چوین پنهان آلوده و قول مستند **دگر** بر که
 پست شغال با خود دارد و در جوی آب **دگر** کسک نهاده باغم
 او در دوش کج را بکس برهان کرده و جز نقدش او آب بر کشاید
 که ز دم چند در دوش کج را بک انداخته در پیش نهان چنان روند و در غزلان
 در دوش بر آب سپردن ظاهر آید دفع شود و از غزلان **دگر** که کفر و دنیا
 مانده و زخم کند و در مکان بند ز آید و بکس بکس چنان و نام
 کند و در دوش کج بران کند و دیگر او را بکس کشند
 بسیار در آب آغشته و آلوده پس بر سر زخم و لنگه کشند **دگر** که
 بیکر رخ او در یک باو کاغذ خنیه بچرخد و در پاکت ترو خن نهانند
 آغوش زده و خاک کرده و پس از آب آغشته و در یکبار دوش کس را بر نهان
 نیم و نظریه که در دوش خنات درو سنان به مندل کشند که سر خن
 روی خوش آید به مندل آلوده و در غنچه بند لنگه بر بند و آغوش
 بسته و در غنچه بپایان بخت و در یکبار بر نهان آغشته و سر و کس را

[illegible]

7

[illegible]

و بفرموده من که گفتند بنشین و خدمت حق ناسازند
پسین بول خدایت بول را و در فکر دیگر نه هیچ بیکر از خرف و غفلت
است و نیز در هر چه غلبه باشد اعلی آید و **یک** که باه آید و اسامی
کند پسین سفید غلبه با الفی جو خرمی جو زرد با کیمز و کیمز موسی
سیاه اسکنند که کوچ رسنا و در جو حسن عافه و دیگر کیمز
نیز به سیاه قلب در و پنج خورده بهر جو اسکنند صاف کرد و کیمز
دو سرخ شقیق و در دود افین سر سر دام بعد از اباریک است
فندی نه و در صبر مرغ آینه باشد صاف پسین و کیمز به صاب
مناولی نماید و غیب او یکر بان خورند و شیر شیر نوشند و از شیر
و کیمز بهر غله با کیمز گفته اند **یک** که اسکنند کیمز صاف کرد و در
فلعل ساد و کیمز پسین است کیمز بند سوزانند و دام صاب بخورند
یا آب یا شیر قوت باه و استنها آید و در و غله از شیر و دال
بهر غله **یک** که تخم دهنده و دال کوکیز سفید پوست و کیمز کیمز کیمز
اوج این خراسانی ساد کرد و دیگر بند و غله کیمز و در استنها
چود و چکانند و در غله و غله اللابت یکبار بهر غله **یک** که کیمز کیمز

[illegible]

[illegible]

✓ ۲۹

و پادشاه و مصلحت پیدا آمد بهر امانت یک بنده ام دهنه سکار و در
کینه که چون فرزند دانه ای بیکار است او در مونسه و چو سرس اجود و دیگر که
بهر شرفی کار کار است یک یک که ام کو که در ده درم و صاع سیاه
و در ام یک که در حیت اجوا نیز سر او و نیز خوب چیست غایب
لک لکلی سحر که هر یک یک ام در تحویل برج میل می فرستد و کین
تا که کجا که کو که در اجوا نیز از اسایه فرزند شیز نسیم کو که چون بخورم
شک اعلی سه درم نیز شیز شتر شانه نبات یک نیم اما چون
س زنده **یک که** که نو آرد و در حیت کوت عافز و در حیت
سج که نیز سحر که کو که نامند و در یک آب نر نامند و در
مگر و در دلبس است که چون یک که نامند که در دلبس
دند و با ندرت نامند و در دلبس که در دلبس که در دلبس
بهر و در دلبس که در دلبس که در دلبس که در دلبس
را بحال آرد و در دلبس که در دلبس که در دلبس که در دلبس
او در دلبس که در دلبس که در دلبس که در دلبس
بند و با ندرت نامند و در دلبس که در دلبس که در دلبس

نصف الدنيا

کما قرئتم علی قلم بانکه شکر لکم جو منزل حج که باره مرد و او اگر بکشد
 تا گوری شایع و خزان جگر سی شربت و دواست سوار کرد که فو نه چینه
 بکشد و غن بشنود و مقدار که باقی حشمتش در اگر کجای بکشد
 ششده باغش در باغش چو اگر کتب هر روز تا بهفت روز جماعت کند
 اینین دوا شربت رفته باز آید بر شایب شود بیل تبدیل چنان که
 بر یک بر اگر کوفه در اندر دوا صوفی است شایب است بخوراند و کفیه را
 زاده و بپزند هر روز نفع ظاهر شود و نبات یک است و اگر
 تمام مقامش از این سبیل عمل نمودن شکر در دواست سوار کرد که یک
 خنجر مهند و درم چهار یک سانه و درم دهن تمام او و شکر سینه
 از دوا و درم و زان بشنود و قدر شربت داخل نماید و غلظت شود و اگر
 از دوا و درم تا دوا و درم با به سار آمد و دست مقبض و در کینه و شربت
 سوز بیل و درم سار و بانکه شکر لکم چنان سبیل اول و در بپزند تا گوری بکشد
 یا بیکش و این شربت یا پوست خنجر شایب یک نیم نارنج یک و
 از خنجر و الا که خورد و در شربت عافه فرماید که بخورد هر که کوفه چو
 سانه شربت نیم فیه به که بکشد سار است آب چاه که نیم شربت بکشد

مفتوح

[illegible]

و یکم خورشید از خورشید و باد می بریزند و از این دو گوشت است
و اگر در کم است و یک روز است از این مردن است و باید در پنج
کند و یکبار بر فراز این میگذارد و او را است که بسیار مرغ از این
کند و یکبار بر فراز گوشت که یکی از این است و یکبار بر فراز و اگر در کم
از این یکبار مرغ یکبار بر فراز و اگر گوشت او را از این گوشت از این
خیل است که **یکبار بر فراز گوشت** و **یکبار بر فراز گوشت**
عین خیم است و فراوان است و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
باید و بر سر است و یکبار بر فراز گوشت و یکبار بر فراز گوشت
کند گوشت و سر که چیل است و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
و یکبار بر فراز که یکی است که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
عالم بر یکم که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
مصلحت که در این است و از این و گوشت و از این یکبار بر فراز
است که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
سخن و بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
چندین بار و از این است و فراوان گوشت و از این گوشت و از این گوشت

از این گوشت

از این گوشت و از این گوشت و از این گوشت و از این گوشت
و اگر در کم است و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
باید و بر سر است و یکبار بر فراز گوشت و یکبار بر فراز گوشت
کند گوشت و سر که چیل است و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
و یکبار بر فراز که یکی است که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
عالم بر یکم که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
مصلحت که در این است و از این و گوشت و از این یکبار بر فراز
است که یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
سخن و بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز و یکبار بر فراز
چندین بار و از این است و فراوان گوشت و از این گوشت و از این گوشت

تم که این صواب بر او برگزید و چون شرف سلسله غنای منی بخدا برگزید
 خود روز غنای منی را بدین اوست و در یک است **که** رک بفر
 شک کرده و در هم نگرین و تمام حاصل بفرزد و اولم کافور بندان
 اجزاء و شربت بود **که** او به کفر جگر شکست و شمع نور سبزه رنگ
 نماند و در شربت سرخ که بر است از او شکست و سبزه شکست باز
 کفر و شربت خندان است از غنای منی و کلام کوانت و در شربت خندان
 و شربت خندان است از غنای منی و کلام کوانت و در شربت خندان
 است و بر آید از آن صورت و فرج **که** شربت است **که** از او کلام نقل
 یکبار است و بر آید و شکست از کفر و در یک است از آب ز نقل است
 حب سازد و یک است از حب است بر و در **که** از او کلام کوانت و در کلام
 از منی و بر آید از حب است و در **که** از او کلام کوانت و در کلام
 بود و از شربت بر آید از او **که** از او کلام کوانت و در کلام
 از او کلام کوانت و در **که** از او کلام کوانت و در کلام
 آن مانع است و در **که** از او کلام کوانت و در کلام
 که در شربت بر آید از او **که** از او کلام کوانت و در کلام

[illegible][illegible]

و قدر تو تیرا سر که خاک تراکست بار یکست
و الله اعلم بحقیقته چو که نام باله که هر کرم بطریق کشیدن خود که گفتم
است که گفتم را نشسته حب و بویاد در صباغ آن گفتم را بر
کتاب صاف بنده و قطع اشتر صاف و صبح کرد و بر و گذارد و
گفتا بر صباغ کرد و اگر و بر یکسان به همان کرم ما به که گفتم را
نظر افکند از آن که نام و در یک و از آن به آن شد که گفتم را
نمود که و بر بنده و اگر و بنده نام و از آن که گفتم را
و صبح نام و در یک و نام و او که نام کرم که گفتم را
از این به نام و او که گفتم را نام و او که گفتم را
که هر که گفتم را که گفتم را از این که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را نام و او که گفتم را
که گفتم را که گفتم را که گفتم را که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را که گفتم را

و شام

و در این که گفتم را

و قدر تو تیرا سر که خاک تراکست بار یکست
و الله اعلم بحقیقته چو که نام باله که هر کرم بطریق کشیدن خود که گفتم
است که گفتم را نشسته حب و بویاد در صباغ آن گفتم را بر
کتاب صاف بنده و قطع اشتر صاف و صبح کرد و بر و گذارد و
گفتا بر صباغ کرد و اگر و بر یکسان به همان کرم ما به که گفتم را
نظر افکند از آن که نام و در یک و از آن به آن شد که گفتم را
نمود که و بر بنده و اگر و بنده نام و از آن که گفتم را
و صبح نام و در یک و نام و او که نام کرم که گفتم را
از این به نام و او که گفتم را نام و او که گفتم را
که هر که گفتم را که گفتم را از این که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را نام و او که گفتم را
که گفتم را که گفتم را که گفتم را که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را که گفتم را
و در این که گفتم را که گفتم را که گفتم را

بسل

بناشد که سینه میخ و در آورده در آتش بران نامند که بجز آغاج
او بچسبند مانند یا کافور و خراشیده بکند پس از آن بجز آغاج و سینه در زیر
بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
از آن بر ششم باشد در یک مشت فراوان آید زمان مسکن باشد
سینه یک سینه یا در غده در آن بر ششم باشد که اگر از یک سینه
آید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
را بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
که در یک مشت باشد و بگوید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
و اما بگوید که در آن او را که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
و غره در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
و از آن در ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
بما بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
فصل در آید پس که در یک مشت باشد و در آن بر ششم باشد
بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
و اگر بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم

از آن

بناشد که سینه میخ و در آورده در آتش بران نامند که بجز آغاج
او بچسبند مانند یا کافور و خراشیده بکند پس از آن بجز آغاج و سینه در زیر
بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
از آن بر ششم باشد در یک مشت فراوان آید زمان مسکن باشد
سینه یک سینه یا در غده در آن بر ششم باشد که اگر از یک سینه
آید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
را بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
که در یک مشت باشد و بگوید که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
و اما بگوید که در آن او را که در یک مشت باشد و بگوید که در یک
و غره در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
و از آن در ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
بما بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم
فصل در آید پس که در یک مشت باشد و در آن بر ششم باشد
بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر بناشد که بجز آغاج و سینه در زیر
و اگر بر ششم باشد و در آن بر ششم باشد و در آن بر ششم

بناشد که سینه میخ و در آورده در آتش بران نامند که بجز آغاج

از آن

غایتی که در این روز و در این وقت و در این مکان
 اگر کسی باشد که در این وقت و در این مکان
 بسیار بخورد و در این وقت و در این مکان
 است و در این وقت و در این مکان
 توان است و در این وقت و در این مکان
 باشد و در این وقت و در این مکان
 برسد و در این وقت و در این مکان
 چندین بار و در این وقت و در این مکان
 که در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان
 که در این وقت و در این مکان
 چندین بار و در این وقت و در این مکان
 اگر کسی باشد که در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان

اگر کسی باشد

که در این وقت و در این مکان
 دو بار و در این وقت و در این مکان
 در این وقت و در این مکان
 اگر کسی باشد که در این وقت و در این مکان
 بسیار بخورد و در این وقت و در این مکان
 است و در این وقت و در این مکان
 توان است و در این وقت و در این مکان
 باشد و در این وقت و در این مکان
 برسد و در این وقت و در این مکان
 چندین بار و در این وقت و در این مکان
 که در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان
 که در این وقت و در این مکان
 چندین بار و در این وقت و در این مکان
 اگر کسی باشد که در این وقت و در این مکان
 نادر و در این وقت و در این مکان

[illegible][illegible]

[illegible]

وہم انفس

[illegible]

کبریا که چون در هر یک از این دو آب گرم و آفتاب تابانند تا بیکدیگر آمیخته شود و در هر یک از این دو آب
برای دفع غلظت طوایف و برطرف نمودن رطوبت و خشک شدن رطوبت و برطرف نمودن رطوبت و خشک شدن رطوبت و
استخوان و پاره شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و
گرم کردن کلهای و رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و خشک شدن رطوبت و
سوی و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
از هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
گشتن و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
پایه و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
سوی و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
خورد و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
مغلوب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
که در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و
از هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و در هر یک از این دو آب و

卷之四

بعد از آنکه هر یک از اینها را در دست گرفته و در دست راست
کلی میباید که بر سر خطه رکعت اخلاص را چهار بار و در دست چپ
نام گوید و بعد از آنکه بخواند و بعد از آنکه بخواند و بعد از آنکه بخواند
استخوان شکسته نخستین به بند که استخوانی شکسته است یا در دست چپ یا در دست راست
چهار بار بخواند و بعد از آنکه بخواند و بعد از آنکه بخواند و بعد از آنکه بخواند
کرده بر آن عضو بخندد و در فاصله دیگر که میان آنجا است که در دست چپ و در دست راست
را صغیرم و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست
در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست
پس با هر دو پا مانند در عضو چپ و در دست چپ و در دست چپ و در دست چپ
و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست
چین و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست
باید که هر یک از اینها را در دست گرفته و در دست راست و در دست راست
سند و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست
آب صغیر و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست
الوارس و در دست چپ و در دست راست و در دست راست و در دست راست و در دست راست

卷之四

[illegible]

بسم

[illegible]

[illegible]

مختار

سفیران عظمی که یک در دم کوفه بود و سقوط نمود و یک یک از آنها
 که سیاه را با آب بچرخیدند و بر روی کوفه بچرخیدند و سیاه را
 بشستند و چنان سازند بر آن کوفه شربت یک شاک که چنانکه
 از قبل است که سیاه سوخته بود و چون بر کوفه میسوزد و جلای بر او برود و کوفه
 بجز نبات نهد **در شک** دروغ و فاسد چنانکه در دفع
 و بجلای کوفه معرکه شود و کوفه را فرج شود و جلای بر او برود و چنانکه سیاه
 در غلاف که کوبند و در چوب بخورند چنان که است و بر او که است
 معانی بخورند **در سیاه رنگ** و **در سیاه** هم غار ساقه و کات
 چنانکه در کوفه است و کوفه چنانکه در کوفه است و یک
 بر بعضی است و از شربت و باقی بر سر غلاف و در کوفه است و این
 است چنانکه در کوفه است و **در سیاه** و **در سیاه** و **در سیاه**
 است چنانکه در کوفه است و **در سیاه** و **در سیاه** و **در سیاه**
 بود و در کوفه است و **در سیاه** و **در سیاه** و **در سیاه**
 در هر یک یک کوفه است و در هر یک یک کوفه است و در هر یک
 کوفه است و در هر یک کوفه است و در هر یک کوفه است

۱۰

[illegible]

五

[illegible]

[illegible][illegible]



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقلين
الصلوة على رسول محمد وآله
الهدى في نوره ان بادشاه عادل
بزرگمهر وزیر را طلب کرده فرمود که امروز
برای ما کتابی ببرد از این کتابخانه
خرد و بزرگ الفاظ خوب و عبارت مرعوبه

که در هر دو جهان بکار آید و راه است نماید و این
من یا و کار باند خواجہ بزرگمهر قبول کرد و بر جا
و یک هفته مهلت خواست پیش استاد خود
رفت و بعض حال خود باز نمود استاد که علم
او بود و پرسید که کدام کاری عظیم بادشاه
تر فرموده است بگو گفت کتابی فرموده است
از این کتاب و مشکل خورد و بزرگ کتابخانه
کار آید و راه راست نماید گفت بگو فرموده است
چند سوال بر صورت معما باید برداشت که

در آغاز شکل نماید و چون فحمه شود
آسان گردد و همان خورد و بزرگ باشد
استاد فرمود چند سوال کن بر چهار سوال
میکرد و استاد جواب میداد و چون هفت
نگه نشسته بود که مرتبش پیش ملک برد
بادش مطالعه کرد و بسیار خوشحال شد
فرمود که این کتاب را باب زرتیست و
نام این رساله را طفر نامه نهاده و هر روز
مطالعه میکردند آغاز سوال خواجہ زرتیست

که از خواجہ باید نوشت گفت خیر است گفتیم
سلوک چیست گفت التقطیم لعل الله تعالی
و شفقت علی خلق الله گفتیم زنگانی با خلق
چگونه باید کرد و چه طور باید گذرانید گفت بخشود
و به عذر بخشود و بی گناه از خوشنود
شود و کرد کار حاصل شود رضای سلطان
تا خداوند کان بخوبی خواهی که خدا بی رفق
بخشد با خلق خدا بی گناهی گفتیم که باید
شفقت باید گذرانید گفت در طلب علم گفتیم

علم چه فایده دهد گفت اگر باشد مگر در اگر
فقیه باشد تو اگر کردی گفت راه است چگونه نشانه
شود گفت آنکه از بصارت علم کفتم دنیا
که امیکویند گفت آنکه در آخرت کار نیاید
گفتم روشش را چه بخت گفت در طلب
دین بودن و مظلوم شدن ختم نفس کفتم
نفس بچه مظلوم کرد و گفت باید که خوردن
گفتم اندک چگونه خورده شود گفت اندک
اندک کم کند گفتم از اندک خوردن مردم

تندرست چگونه بود گفت از چهار چیز اول باده
از دوم پوشیدن دوم خوشبوی و غوا که
ماییدن و بوییدن سیوم غسل جنابت
کردن چهارم محبت بازان خوشحال بودن
گفتم غرت بچه حاصل کرد و گفت از
محبت بزرگان گفتم نیک بخت کیت
و بد بخت کیت گفت نیک بخت آنکه
در تحصیل علم باشد و بد بخت آنکه تمام روز
در خواب غفلت باشد آنکه غفلت کند

نوار بسیار خوار بسیار خوار گفتم بدی در حق
باید کرد و گفت باغش خود گفتم آن چیست
که درین محل و در آن محل بکار آید گفت نیکی
که در نیجهان بکار آید و در آن جهان راه نماید
گفتم خوشنودی خدا بچه حاصل کرد گفت
از رضای مادر و پدر گفتم مشورت بکند
باید کرد و گفت با مرد و انا گفتم مرد و انا گرا
گویند گفت اگه اندک گوید و بسیار شود
گفتم که ام محل سخن گوید گفت محلی که کسی

در خط

و حکایت نباشد گفتم نیک نیک است
و اگر گویند گفت بهر این است خصلت دارد
یکی طلب علم و دین سخاوت سیوم
خنده روی گفتم سخن را گویند گفت با دل
موجود را گفتم حد سخاوت چیست گفت
عاقبتش در مجلس علما و فقرا گفتم علما
را گویند گفت کم از آن را گفتم کم از آن را گرا
گویند گفت آنکه خود را از دیگری اندک کم
و اندک گفتم ازین چه حاصل شود و گفت

سخنی

خشنودی خدای کفتم در فقر چه باید کرد گفت
رضا کفتم رضا بچه دار گیر و گفت بپرشت
ایستاد کفتم متوقف چیست کفتم خبر و گفت
شکر کفتم تا کس را گوید گفت کمال عباد
کفتم روشنایی دل چیست گفت یاد کردن
موت کفتم تا کی دل چیست گفت مشغول
بودن بحساب درم کفتم در دنیا چگونه باید
بود گفت چنانچه بگذری کفتم بگذری
چگونه در منزل بسد گفت سبک سازی

کفتم

کفتم مر و چگونه شانه شود گفت معالیه
کفتم هر کدام سخن راست دروغ نماید گفت
که زو جوانی در پیری و بیان توانگری در
فقری بچه ماند گفت پیوده بگوید چاکس
قبول نکند کفتم از جان چه بهتر است گفت
دین و دار و دین و بخیل و شوم را درم
و دنیا کفتم از یار بد چگونه باید برید گفت
حاجت نبویستن کفتم فرزند ناخلف بچه
ماند گفت چنانچه انگشت ششم اگر بریزند

کفتم

در و کند و اگر نکند باز نماند عیب ظاهر می نماید
 گفتیم که محبت از چه از آنکه گفت صدق گفتیم
 محبت از چه کم شود و گفت از قرض دادن
 گفتیم آب چگونه باید غور و گفت اندک اندک
 بسیار گفتیم طعام چگونه باید غور و گفت
 اندک نهند باقی درشتن گفتیم بغیر
 خوردن و مردم نذرستی از چه چیز نماند گفت
 از چهار چیز و علامت اول جامه از مردم پاکیزه
 پوشیدن و مردم خوشبوئی و خواهر در

نرم

اندام مایه دین سیوم دیدار و رستن دین
 چهارم غسل جنابت کردن این چهار چیز موجب
 نذرستی است گفتیم باکی دندان چیست گفت
 خلال کردن گفتیم صافی دندان چیست گفت
 مسواک کردن گفتیم ثابت ثوابت قدیمی چیست
 گفت صدق گفتن گفتیم صدق چیست و
 صادق چیست گفت صدق راستی صافی
 راست باز کارهای دروغ نگوید گفتیم صادق
 بهتر است اگر گفت شکر بغیر صدق نبود گفتیم



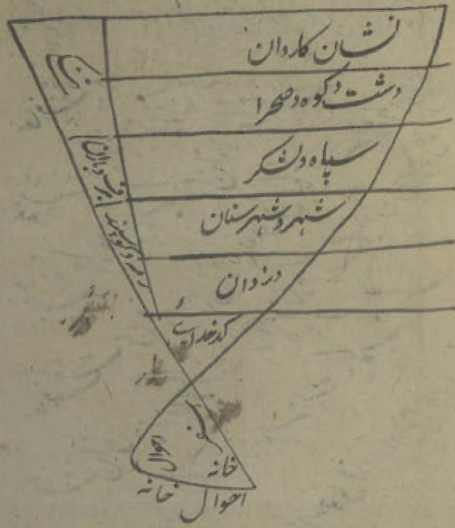
صدق چگونه حاصل شود گفت اگر کس کمال
گفتم کمال را اگر نیک گفت خواندن علم و دین
گفتم صابر را اگر نیک گفت در حاد و نه تحمل و نایب
گفتم از همه کس با بهر گشت گفت نه
کردن گفتم بدترین کس چیست گفت نراره
فروشی گفتم میان مرد و زن چه فرق است
گفت چنانچه آسمان و زمین تا آسمان نیاید
زمین نرود و گفتم مسافر بهتر یا مقیم گفت مسافر
آب روان و مقیم آب استاده گفتم خوب

و دنیا از چه کم کرده گفت از صبر و شکر گفتم محبت
چه فایده دهد گفت گفتم در جمله کم گفتم
بهتر است گفت چنین بر شکل و نایب آغاز شد
گفتم تعظیم میان چه کند گفت استقبال گفتم
داروی کینه چیست گفت توبه کردن گفتم
که صاحب دستکاه راجه کار بهتر است گفت
نامهربانی گفتم فقیر راجه کار بهتر است گفت صبر
و شکر گفتم زراعت چگونه باید کرد گفت
بهر عمل و ترک محال گفتم از جمله او را و کلام

بهتر است گفت کلمه طیب و یا و کردن موت
گفتم کدام نان خوش بهتر است گفت گوشت
که پسند گفتم که بخت چیست بقیص
گفت هر چه رسد از بخت و هر چه رسد
از نصیب گفتم مرد قابل را گویند گفت
عادل معانی را گفتم جواب نصیب و بخت
چست گفت جوانی توانائی و پیری ناتوانی
گفتم توانا چه باید کرد و پیر چه باید گفت
جوان را سرمه و دلاوری و پیر را استسکی و

سبب از پس بگویم که در میان خود با هم گفتند و گفتند که این
 در دست کبیر است پس ایشان را در دوزخ قرار دادند که پسندیدند
 باشد و پس از آن بود که اگر کسی که در میان ایشان بود و دلیل افرو
 شود از دوزخ پس از آن باشد که در گناره با هم دلیل افرو پسندیدند بود و دلیل
 و باران و سیاه کردن که در میان ایشان بود و پس از آن مقدار و گفتند
 پس بود و در آن باره بسیار بود و در میان ایشان که بسیار بود و در آن
 بسیار بود و اگر تا آنجا رسیدند پس در آن سال که با بسیار بود و اگر کسی که در آن
 بود و در میان ایشان بود و در آن سال که با بسیار بود و اگر کسی که در آن
 و بعد از آن که بسیار بود و دلیل از آن بود و اگر کسی که در آن بود و دلیل از آن
 از دوزخ و آن بود و فایده داشت که در میان ایشان بود و در آن سال که با بسیار
 مختلف بود و دلیل از آن بود و در میان ایشان بود و در آن سال که با بسیار
 یکی از ایشان بود و در میان ایشان بود و در آن سال که با بسیار

این است



میانه بر دوایر و کبریا است پس قافیه

هو الکرم در شهر بغداد حکم آواز میکرد کس هر پنج زاد و ای که
معارف به بر دوازده سخن
خود بنویسند این سخن را در دایره گفت بی
نقد حکم در سبک هر پنج سخن را در دایره گفت بی
تجرب من هم پنج سخن را در دایره گفت بی
معرفت من هم پنج سخن را در دایره گفت بی
گفت سخن را در دایره گفت بی
و بعد از آن در دایره گفت بی
معرفت کونان از سخن بر آن کن و بعد از آن در دایره گفت بی
بنیاد گفت سخن کبریا در دایره گفت بی



مختار نامه کاروان و نظم نثر و طالع من مختار نامه



محمد
علی
کتابت
و دیگر
نسخ



عید رمضان
در شهر شریف
در روز شریف
در روز شریف

در بهار انبیا
در روز شریف
در روز شریف
در روز شریف